

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی قاعده عدل و انصاف

بنا شد به مناسبت این راه هشتم، يك مقداري راجع به قاعده‌ي عدل و انصاف نکاتي را عرض کنیم و ببینیم که آیا این قاعده‌ي عدل و انصاف اساسي دارد یا خير؟ آیا به عنوان يك قاعده‌ي فقهيه و يك ضابطه‌ي کليه در فقه مي‌توانیم از این عدل و انصاف استفاده کنیم یا خير؟ اینجا ما وقتي کلمات بزرگان را مي‌بینیم برخي به طور کلي قاعده‌ي عدل و انصاف را انکار کرده‌اند، شاید کثيري از بزرگان معاصر مثل مرحوم آقای خوئي قدس سره، مرحوم والد ما (رضوان الله عليه) و اينها، قاعده‌ي عدل و انصاف را قبول ندارند و مي‌گویند اساسي براي این قاعده نیست. اما در نقطه‌ي مقابل باز برخي مي‌گویند قاعده‌ي عدل و انصاف قاعده‌ي عقلائیة و يك سیره‌ي عقلائیة را بر این معنا ادعا مي‌کنند. اینجا باید قبل از اینکه ما روایاتي که در قاعده‌ي عدل و انصاف وارد شده را بررسی کنیم، قبل از آن ببینیم که آیا عقلا چنین سیره‌اي دارند یا نه؟ عقلا چیزی به نام عدل و انصاف دارند یا نه؟ اگر در يك مالي دو نفر اختلاف دارند، يکي مي‌گوید این فرش مال من است و دیگری هم مي‌گوید مال من است، آیا عقلا در اینجا راهي به نام عدل و انصاف دارند که بگویند نصف این فرش مال او و نصفش مال دیگری، در حالي که وقتي این راه طی مي‌شود ما یقین داریم نصف از این مال به دست مالک نرسیده، این را یقین داریم و یقین داریم نصف از این مال دست کسی قرار گرفته که استحقاق ندارد، چنین یقینی در اینجا وجود دارد، حالا آیا با وجود چنین یقینی عقلا چنین سیره‌اي دارند یا نه؟

مرحوم آقای خوئي در جلد بیست و پنجم موسوعه‌شان در صفحه 147 مي‌فرمایند «لم يثبت بناءً و لا سيرة من العقلاء على ذلك حتى تكون ممضاة لدى الشارع، اللهم إلا إذا تصالحا و تراضيا على التقسيم على وجه التتصيف» اصلاً عقلا چنین بنا و چنین سیره‌اي ندارند مگر اینکه حالا اينها تراضي بر تنصيف کنند که آن تراضي و تصالح بر تنصيف غير از مسئله‌ي قاعده عدل و انصاف است. اگر کسی و فقهی این قاعده را بپذیرد معنایش این است که طرفین ملزم بر این تقسیم‌اند، چه راضي باشند و چه نباشند. اما اگر گفتیم که طرفین اگر تراضي بر تقسیم پیدا کنند، آن دیگر ربطی به قاعده‌ي عدل و انصاف ندارد. عبارت مرحوم آقای خوئي به نحو مطلق است، حالا ما يك مقداري مي‌خواهیم مسئله را روشن‌تر و دقیق‌تر بیان کنیم و آن بیان دقیق‌ترش این است، يعني ما هم در نتیجه همین نظر را داریم که به نظر ما عقلا چنین سیره‌اي ندارند، چیزی به نام قاعده‌ي عدل و انصاف در نزد عقلا نیست، حالا چرا عقلا دو راه دارند، يکي قرعه، خود عقلا در موارد تنازع، در موارد تشاجر مسئله‌ي قرعه را مطرح مي‌کنند، قبلاً هم ما گفتیم - در بحث قرعه - که قرعه يك امر مستحدث اسلامي و شرعي نیست، قبل از اسلام هم مسئله‌ي قرعه در میان مردم رایج بوده، حالا با وجود قرعه آیا اصلاً چیزی به نام عدل و انصاف در اینجا معنا دارد؟

ممکن است که کسی اينطور اشکال کند بگوید مورد قرعه در جايي است که امکان تقسيم نباشد، مثل اینکه حالا يك ولدي مردد است بين اینکه پدر این ولد کدامیک از این سه تا مرد هستند؟ این ولد را که نمی‌شود تقسیمش کرد، اینجا شارع آمده مسئله‌ي قرعه را مطرح فرموده، ببائیم بگوئیم قاعده‌ي عدل و انصاف در آن اموري است که قابل تنصيف و قابل تقسيم است، اما مورد

قرعه جايي است كه قابل تقسيم نباشد. جوابش اين است كه خير، مورد قرعه عموميت دارد، «القرعة لكل امرٍ مشكل» ندارد كه اگر قابل تقسيم باشد برويم سراغ تقسيم، اگر قابل تقسيم نباشد مي‌رويم سراغ قرعه. البته در موارد قرعه؛ مردی يکی از زن‌هايش را طلاق داده و حالا نمي‌داند کدام يك از اينهاست، مثلاً مي‌گويد يکی از راها قرعه است، موارد زيادی هم براي مسئله‌ي قرعه داريم اما هيچ جاي ادله‌ي قرعه مسئله‌ي اينکه بگوئيم مورد قرعه جايي است كه امکان تقسيم نباشد وجود ندارد، ادله‌ي قرعه عموميت دارد. شما به ادله‌ي شرعي‌اش هم کار نداشته باشيد، همين عقلاً قرعه را اعم مي‌دانند و مي‌گويند القرعة لكل امرٍ مشكل، اين خودش يك ارتكاز عقلايي است. شارع هم آمده اين را تأييد کرده. عقلاً مي‌گويند هر جا به مشكل برخورد کردیم مي‌رويم سراغ قرعه، يك مالي است كه دو نفر در آن اختلاف دارند، هر يك مي‌گويند اين مال من است، ادله‌ي قرعه اينجا را مي‌گيرد. اختصاص به اينکه قابل تقسيم نباشد هيچ دليلي بر اين قيد نداريم، نه در ميان عقلاً و نه در ميان شرع. اجمال ندارد تا قدر متيقن بگيريم، قدر متيقن جايي است كه دليل اجمال داشته باشد، ادله‌اش مطلق است، يعني حتي در عقلاً هم هيمنطور، در عقلاً هم اينطور نيست كه ما بگوئيم ما مردديم، واقعاً عقلاً در اجراي قرعه فرقي نمي‌گذارند كه اين موردش قابل تقسيم باشد يا نباشد.

در اينجا يك بحث وجود دارد كه آيا «القرعة لكل امرٍ مشكل» يعني «مشكلٌ واقعاً فقط» يا مشكلٌ «واقعاً و ظاهراً» اين محل بحث است، وقتي اين مي‌شود مشكلٌ واقعاً و ظاهراً، نتيجه‌اش اين است كه برائت را كنار بگذاريم، نتيجه‌اش اين مي‌شود كه تخصيص اكثر لازم مي‌آيد، براي اينکه در آنجايي كه برائت جاري مي‌شود ديگر مشكل ظاهري نداريم، وقتي استصحاب جاري مي‌شود مشكل ظاهري نداريم، به قول ايشان تخصيص اكثر لازم مي‌آيد. اين يك بحث ديگري است اما غير از اين بحثي است كه ما عرض مي‌كنيم، اين بحث را آنجا متعرض نشدند، اينکه آيا مورد قرعه، بگوئيم جايي است كه امکان تقسيم نباشد و قاعده‌ي عدل و انصاف جايي است كه امکان تقسيم در آن باشد، ما عرضمان اين است كه هم عقلاً به صورت عموم و مطلق قائل‌اند و هم ادله‌ي نقلیه‌ي قرعه هم اطلاق دارد، چه آنجايي كه امکان تقسيم باشد و چه آنجايي كه نباشد مسئله‌ي قرعه را مطرح مي‌کنند. در اينکه قاعده‌ي عدل و انصاف منحصر در خصوص شبهات موضوعيه است اصلاً بحثي نيست، طبق مبناي ما آن طرف را بايد بگوئيم، چون ما گفتيم ادله‌ي قرعه در بعضي از شبهات حكميه هم جاري است، عموميت دارد، ما اين را اثبات کردیم در بحث قرعه، قاعده‌ي عدل و انصاف فقط در شبهات موضوعيه است. ادعای ما اين است، مرحوم آقاي خويي فقط فرمودند سيره‌ي عقلايه نداريم، ما هم همين نتيجه را عرض مي‌کنيم اما با اين مطلب و با اين اضافه كه با وجود اينکه عقلاً راهي به نام قرعه دارند، اصلاً نيازي نمي‌بينند چيزي به نام عدل و انصاف داشته باشند، مي‌گويند هر جا و در هر مالي اختلاف افتاد اينجا قرعه است.

يك دابه‌اي را - ولو اين مورد روايات است - به عقلاً مراجعه مي‌کنيم يك نفر مي‌گويد اين حيوان مال من است، ديگري مي‌گويد مال من است، به عقلاً مراجعه كنيم عقلاً مي‌گويند قرعه بيندازيد، هيچ وقت از اول نمي‌گويند حالا كه هر دو داريم دعوا مي‌كنيم نصفش مال تو و نصفش مال من، آن كسي كه مي‌گويد من مالكم مي‌گويد همي اين مال من است و حق نداري تو برداري بيري، او هم كه ادعا مي‌كند همين را مي‌گويد كه همه‌اش مال است، لذا قرعه مي‌آيد آن مالك واقعي را معين مي‌كند. قبلاً هم در ادله قرعه خوانديم كه قرعه آن واقع را مشخص مي‌كند، قرعه يك امر شانس‌ي تصادفي نيست كه بگوئيم اينکه در مي‌آيد ممكن است مطابق باشد و يا مطابق نباشد، اصلاً در ادله‌ي قرعه مي‌گويند اين لأنّ سهم الله لا يخطأ، اين خطا نمي‌گيرد، قرعه اگر شرايطش باشد خطا نمي‌رود ولي بالأخره عقلاً به قرعه قائلند، مي‌گويند قرعه فصل خصومت مي‌كند، كاشف از واقع هم عقلاً ندارند اما فصل خصومت را بالأخره به عنوان يك راهي براي فصل خصومت بين خودشان قرار دادند. من عرضم اين است اگر عقلاً چيزي به نام قاعده‌ي قرعه نداشتند و مسئله‌ي صلح هم كه يك امر عقلايي است، نباشد مجالي براي قاعده‌ي عدل و انصاف هست، اما مي‌گويند اول بيائيم قرعه بيندازيم، مي‌گوئيم نه! به قرعه راضي نمي‌شويم، مي‌گوئيم بيائيم بر يك چيز توافق كنيم، چون توافق تنصيف و تثليث نيست، هر چه خودشان توافق کردند، قاعده‌ي عدل و انصاف اين است كه اگر دو نفر است تنصيف، سه نفر است تثليث، چهار نفر است تربع. اما ممكن است چهار نفر باشند وقتي مي‌خواهند مصالح كنند يكي‌شان بيشتر از ديگري ببرد، اشكالي ندارد. با وجود چيزي به نام قرعه و چيزي به نام صلح عقلاً چيزي به نام قاعده‌ي عدل و انصاف ندارند.

قاعده‌ي عدل و انصاف این است که اینجا که دو نفر دعوا دارند این مال را نصف کرد، چه راضی باشند و چه نباشند، اول کلام توضیح دادیم، قاعده‌ي عدل و انصاف را دقت کنید به چه معناست، معنایش این است که وقتی می‌گوئیم قاعده است یعنی این باید تنصیف بشود، چه می‌خواهد راضی باشند و چه راضی نباشند، این مراد است. لذا ما ادعایمان این است که سیره‌ي عقلانیّه با وجود قاعده‌ي قرعه و صلح مسلّم منتفی است حالا اگر به این جهت هم توجه نکنیم وجود چنین سیره‌ي در بین عقلا برای ما مشکوک است، اصلاً آیا عقلا چنین سیره‌ي دارند یا نه؟ ما همه جا هم نباید بگوئیم یا دارند یا ندارند، گاهی اوقات هم می‌گوئیم نمی‌دانیم چنین سیره‌ي دارند یا نه؟ وقتی اصل وجود چنین سیره‌ي برای ما مشهود باشد این دیگر قابل استدلال نیست. دلیل دوم این قاعده‌ي عدل و انصاف، روایات است. من آدرس روایات را عرض می‌کنم. این روایات در جلد 27 و سائل صفحه 250 باب 12 حدیث 2 و 3. و همچنین در جلد 18 و سائل الشیعه صفحه 450 و 452. مجموعاً سه چهار تا روایت هست، باید ببینیم که آیا از این روایات این قاعده‌ي کلیه‌ي عدل و انصاف استفاده می‌شود یا اینکه استفاده نمی‌شود؟

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین